

### یادداشت

### میهن، هم‌میهن، خیانت و مسئولیت در زمان تجاوز خارجی

ولی میهن شبکه‌ای از پیوندهای تاریخی، فرهنگی، انسانی و سرزمینی است که نسل‌های متوالی را به یکدیگر متصل می‌کند. از این رو، مخالفت با دولت الزاماً مخالفت با میهن نیست. تاریخ جهان سرشار از افرادی است که در برابر دولت‌های زمان خود ایستادند ولی همچنان خود را وفادار به میهن می‌دانستند. از سوی دیگر، میهن‌دوستی نیز به معنای حمایت بی‌قیدوشرط از هر حکومت موجود نیست. میهن‌دوستی در معنای مدنی آن بیش از آنکه به وفاداری به دولت مربوط باشد، به مسئولیت در قبال مردم، سرزمین، آزادی، امنیت و آینده جامعه ملی مربوط است.

**۲. هم‌میهنی و عضویت در جامعه ملی**

بر این اساس، کسی که در ایران زاده شده، در آن زیسته، یا زندگی و خاطرات خانوادگی او با این سرزمین گره خورده است، حتی اگر منتقد سرسخت یا مخالف نظام سیاسی باشد، همچنان از لحاظ هویتی عضوی از جامعه ملی ایران و هم‌میهن دیگر ایرانیان محسوب می‌شود. هم‌میهنی در این معنا یاداشی برای وفاداری سیاسی نیست و با اختلاف عقیده یا مخالفت با دولت از میان نمی‌رود. برای فهم دقیق‌تر این مفهوم، می‌توان هم‌میهنی را بر سه بنیان استوار دانست:

یکم. سرنوشت مشترک یا هم‌سرنوشتی زیسته (Shared Fate): ایرانیان، صرف‌نظر از حکومت‌های گوناگونی که در طول تاریخ بر آنان فرمان رانده‌اند، در یک فضای تاریخی و جغرافیایی مشترک زیسته‌اند و در شادی‌ها، رنج‌ها، کامیابی‌ها و شکست‌های یکدیگر سهمیم بوده‌اند. این هم‌سرنوشتی نه قراردادی سیاسی، بلکه واقعیتی تاریخی و انسانی است.

دوم، التزام به بقای مردم و سرزمین: هم‌میهن اخلاقی کسی است که حتی در اوج اختلاف با سیستم، نابودی مردم، ویرانی سرزمین یا فروپاشی جامعه ملی را نمی‌خواهد. او می‌تواند خواهان اصلاح بنیادین یا حتی تغییر باشد، ولی میان مواجبه با سیستم و آسیب رساندن به مردم و سرزمین تمایز قائل می‌شود.

سوم، عضویت در جامعه میان‌نسلی: به تعبیر آدموند برک، جامعه سیاسی نوعی شراکت میان زندگان، مردگان و زاده‌نشدگان است. هم‌میهن کسی است که خود را بخشی از این تداوم تاریخی می‌داند و در برابر میراث گذشتگان و حقوق نسل‌های آینده احساس مسئولیت می‌کند.

با این همه، باید میان «عضویت در ملت» و «وفاداری به تعهدات اخلاقی هم‌میهنی» تمایز گذاشت. فرد ممکن است همچنان عضو ملت باقی بماند، ولی با برخی رفتارها -به‌ویژه همکاری آگاهانه با نیروی متجاوز خارجی علیه مردم و سرزمین کشور خود- «پیوند اخلاقی هم‌میهنی» را نقض کند و به اعتماد و همبستگی ملی به‌شدت آسیب برساند.

از همین رو، مفهوم ملت و عضویت ملی را نباید به ابزاری برای حذف مخالفان سیاسی تبدیل کرد. هیچ فردی صرفاً به دلیل اختلاف نظر، انتقاد یا حتی مخالفت ریشه‌ای با نظام سیاسی از ملت اخراج نمی‌شود. در مقابل، دوری درباره خیانت یا مسئولیت سیاسی باید نه بر پایه هویت افراد، بلکه بر پایه کنش‌ها، پیامدها و میزان آسیب‌رسانی آنان به مردم و سرزمین صورت گیرد.

**۳. تعارض وفاداری و مسئله دوتابعیتی‌ها**

یکی از دشوارترین مسائل در زمان جنگ، وضعیت افرادی است که تابعیت هر دو کشور درگیر در جنگ را دارند. چنین افرادی ممکن است از لحاظ حقوقی نسبت به هر دو کشور تعهداتی داشته باشند. در شرایط عادی این وضعیت مشکلی ایجاد نمی‌کند، ولی در شرایط جنگی ممکن است تعارضی واقعی میان تعهدات آنان نسبت به دو کشور متبوع پدید آید.

از دیدگاه اخلاق سیاسی، نمی‌توان فرد را صرفاً به دلیل قرارگرفتن در چنین وضعیتی خان دانست. اصل بنیادین عدالت اقتضا می‌کند که هیچ‌کس به سبب ناتوانی در انجام هم‌زمان دو تکلیف متعارض محکوم نشود. با این همه، دوتابعیتی‌بودن نیز مصونیت اخلاقی یا حقوقی ایجاد نمی‌کند. اگر فردی، صرف‌نظر از تابعیت‌های خود، آگاهانه در اقداماتی مشارکت کند که به کشتار مردم، نابودی زیرساخت‌های حیاتی یا تسهیل تجاوز نظامی یک کشور متبوع علیه کشور متبوع دیگری که به آن تعلق دارد بینجامد، مسئولیت او باید بر پایه همان اعمال سنجیده شود، نه بر پایه تعداد گذرنامه‌هایش.

**۴. مخالفت سیاسی، نافرمانی مدنی و…**

در یک جامعه آزاد، شهروندان حق دارند دولت را نقد کنند، خواهان اصلاحات شوند، علیه بی‌عدالتی اعتراض کنند و… در سنت دین لاک، هنری دودیوئ نورو و جان رالز، مخالفت سیاسی و نافرمانی مدنی نه خیانت، بلکه بخشی از حیات مدنی جامعه تلقی شده‌اند. مرز میان مقاومت مشروع و خیانت از جایی آغاز می‌شود که فرد یا گروه از مبارزه با حکومت به همکاری با نیروی متجاوز خارجی برای آسیب‌رساندن به مردم و سرزمین کشور گذر کند.

**۵. آیا حمایت از تجاوز می‌تواند میهن‌دوستانه باشد؟**

مهم‌ترین مسئله نظری این بحث این است که بسیاری از کسانی که از جمله یا مداخله خارجی حمایت می‌کنند، خود را میهن‌دوست می‌دانند. استدلال آنان معمولاً چنین است:

الف) سیستم موجود ضد منافع ملی است

ب) راه‌های اصلاح داخلی بسته شده است

پ) تغییر به سود ملت است؛ و بنابراین

ت) کمک خارجی به تغییر می‌تواند در خدمت منافع ملی باشد.

در فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی، نیت خیر به تنهایی برای مشروعیت یک عمل کافی نیست، پیامدهای قابل پیش‌بینی آن عمل نیز اهمیت دارند. فردی ممکن است صادقانه باور داشته باشد که حمله خارجی به سود ملت است، ولی صداقت او تضمین‌کننده درستی دآوری او نیست. از این رو باید میان انگیزه و عمل تمایز قائل شد. ممکن است انگیزه فرد میهن‌دوستانه باشد، ولی اگر آگاهانه از اقدامی حمایت کند که پیامد قابل پیش‌بینی آن کشتار شهروندان، تخریب زیرساخت‌های حیاتی، تجزیه‌کشور یا نابودی ظرفیت‌های ملی باشد، انگیزه میهن‌دوستانه به تنهایی مسئولیت او را رفع نمی‌کند.

**۶. خیانت به میهن در شرایط تجاوز خارجی**

برای برهیز از سواستفاده سیاسی از مفهوم خیانت، باید آن را به شکلی محدود و دقیق تعریف کرد. خیانت به میهن عبارت است از همکاری آگاهانه، اختیاری و مؤثر با نیروی متجاوز خارجی در اقدامی که به زیان مردم، سرزمین یا موجودیت سیاسی جامعه ملی تمام شود.

در بیشتر موارد، حمایت از تجاوز خارجی مصداقی نیرومند از خیانت به میهن است؛ زیرا معمولاً یا آسیب‌رساندن به مردم و سرزمین همراه است، در ادبیات معاصر اخلاق جنگ و حقوق بین‌الملل، مشروعیت مداخله خارجی معمولاً به شرایطی انستایی و محدود- مانند وقوع نسل‌کشی گسترده، پاک‌سازی قومی گسترده یا فجایع انسانی عظیم که هیچ راه مؤثر داخلی برای جلوگیری از آنها باقی نمانده باشد- مقید می‌شود. از این رو، صرف مخالفت با یک دولت با اعتقاد به ضدملی بودن آن، به خودی خود نمی‌تواند دعوت از یک قدرت خارجی برای اعمال خشونت نظامی علیه کشور را توجیه کند. بار اثبات مشروعیت چنین دعوتی بسیار سنگین است و در غیاب شرایط استثنایی، بسیاری از نظریه‌های سیاسی و حقوقی آن را مغایر با تعهدات شهروندی نسبت به جامعه ملی می‌دانند. در این موارد با آثار اثبات بر عهده کسانی است که خواهان چنین مداخله‌ای هستند و صرف مخالفت با حکومت برای توجیه پذیرش مداخله کافی نیست. در ادبیات فلسفه سیاسی و اخلاق جنگ معاصر، حمایت از نابودی زیرساخت‌های ملی «جنایت جنگی» تلقی می‌شود، به‌گونه‌ای که طرفداران چنین یا در بهترین حالت دچار نادانی استراتژیک می‌شوند و در بدترین حالت سرباز جنگ روانی بیگانه علیه موجودیت ملی کشور خود هستند. **یادداشت کامل را در سایت شرق بخوانید.**

نظریه «صلح از طریق قدرت» (Peace Through Strength) یکی از برجسته‌ترین راهبردها و نظریه‌های رئالیسم سیاسی در روابط بین‌الملل معاصر است. این رویکرد که ریشه در اندیشه‌های توماس هابز، نیکولو ماکیاوولی و هانس مورگنتاؤ دارد، نظام بین‌المللی را ذاتاً بی‌نظم و دچار هرج‌ومرج (آنارشیک-Anarchic) تلقی می‌کند و دولت‌ها را بازیگرانی عقلانی اما خودمحور می‌داند که برای بقا ناگزیر به حداکثرسازی قدرت نظامی و اقتصادی هستند. براساس این دیدگاه، صلح پایدار تنها از طریق بازدارندگی معتبر (Credible Deterrence)، برتری نظامی آشکار و نمایش اراده قاطع برای استفاده از زور به دست می‌آید. با وجود کاربرد گسترده این نظریه، گزارش شاخص تروریسم جهانی ۲۰۲۶ (Global Terrorism Index ۲۰۲۶) نشان می‌دهد که این راهبرد لزوماً به صلح مثبت و پایدار منجر نمی‌شود. مرگ‌ومیر ناشی از تروریسم در سال ۲۰۲۵ با ۲۸ درصد کاهش به ۵۵۸۲ نفر رسید، اما این کاهش جهانی، پنهان‌کننده تمرکز شدید تروریسم در مناطق پس از جنگ و مرزی است و خطر رادیکالیسم بلندمدت را افزایش داده است. صلح پایدار نه از طریق قدرت، که از راه روابط متقابل به‌ویژه روابط تجاری و اقتصادی به دست می‌آید. مانوئل کانت در رساله کلاسیک «صلح پایدار» رویکردی متفاوت ارائه کرد. او با معرفی «حقوق جهان‌میهنی» (Cosmopolitan Law) تأکید داشت که مهمان‌نوازی نسبت به خارجیان و تسهیل تجارت آزاد می‌تواند پیوندهای مسالمت‌آمیز ایجاد کند. کانت معتقد بود «روح تجارت با جنگ هم‌زیستی ندارد».

**محدودیت‌های صلح از طریق قدرت و عواقب آن**

دکترین صلح از طریق قدرت مشکلات را ریشه‌ای حل نمی‌کند، بلکه اغلب آنها را سرکوب می‌کند. گزارش دیر کل سازمان ملل متحد درباره کودکان و درگیری‌های مسلحانه (۲۰۲۴-۲۰۲۵) و شاخص تروریسم جهانی ۲۰۲۶ نشان می‌دهد جنگ ممکن است آرامش ظاهری کوتاه‌مدت ایجاد کند، اما عواقب انسانی و اجتماعی آن بستر خشونت جدید را فراهم می‌کند. طبق گزارش شاخص تروریسم جهانی (۲۰۲۶)، رتبه‌بندی کشورهای تحت تأثیر شدید تروریسم در سال ۲۰۲۵ به این شرح بوده است: ۱. پاکستان (رتبه اول جدید) - ۱۱۳۹ کشته، ۲. سوریه، ۳. نیجریه، ۴. سومالی، ۵. افغانستان، ۶. مالی، ۷. بوریکنافاسو، ۸. یمن، ۹. عراق، ۱۰. جمهوری دموکراتیک کنگو. این رتبه‌بندی نشان می‌دهد بسیاری از کشورهای درگیر جنگ، در جریان جنگ یا پس از جنگ همچنان بیشترین آسیب را از تروریسم می‌بینند. گزارش تأکید دارد که جوانان و نوجوانان در این مناطق به‌دلیل بیکاری،

**چالش‌ی نظری-تجربی بر دکترین باز دارندگی در روابط بین‌الملل معاصر**

## صلح از طریق قدرت یا صلح مثبت؟

**عرفان میرزازاده**

عدم آموزش و آسیب‌های روانی، هدف اصلی جذب گروه‌های افراطی هستند.

● در غزه: محرومیت صدها هزار کودک از آموزش، تیمی گسترده و آسیب‌های روانی شدید، خطر تبدیل‌شدن به «نسل‌گمشده» (Lost Generation) را افزایش داده است.

● در سوریه و عراق: هزاران کودک بدون آموزش و چشم‌انداز اقتصادی گرفتار هستند.

● در افغانستان: ممنوعیت آموزش دختران و فقر شدید، خطر رادیکالیسم را به‌شدت بالا برده است.

**صلح مثبت: الگوی پایدار و ریشه‌ای**

در مقابل، مفهوم صلح مثبت (Positive Peace)، یوهان گالتونگ الگوی برتر ارائه می‌دهد. صلح مثبت فراتر از غیاب جنگ است، شامل نبود خشونت‌های ساختاری و فرهنگی و وجود عدالت، همکاری و شکوفایی انسانی است. عوامل کلیدی برای این دستاوردها عبارت‌اند از:

- احترام به موازین حقوق بشر و حاکمیت قانون
- روابط خوب با همسایگان و دیپلماسی چندجانبه (Multilateral Diplomacy)
- جریان آزاد اطلاعات و آزادی بیان
- توزیع عادلانه منابع (Equitable Distribution of Resources)
- حاکمیت شایسته (Good Governance) همراه با مبارزه با فساد
- اقتصاد قوی و فراگیر (Inclusive Economy)
- پذیرش حقوق دیگران و سیاست‌های فراگیر (Inclusivity)

**نتیجه‌گیری**

نظریه صلح از طریق قدرت، هرچند ممکن است آرامش موقتی ایجاد کند، اما مشکلات را ریشه‌ای حل نمی‌کند. تجربیات عراق، سوریه، غزه و افغانستان نشان می‌دهد جنگ با تولید یتیمان، فقر، محرومیت آموزشی و آسیب‌های روانی، بستر ایده‌آل برای جذب جوانان توسط گروه‌های افراطی و گسترش تروریسم فراهم می‌کند. گزارش شاخص تروریسم جهانی (۲۰۲۶) به‌وضوح هشدار می‌دهد که بدون پرداختن به این آسیب‌های ساختاری، کاهش موقت تروریسم پایدار نخواهد بود. صلح واقعی و پایدار، صلح مثبتی است که بر پایه عدالت اجتماعی، حقوق بشر، همکاری اقتصادی، حاکمیت شایسته بنا شده باشد. تنها با سرمایه‌گذاری بر عوامل ساختاری صلح مثبت می‌توان از چرخه معیوب جنگ، خشونت و افراط‌گرایی رهایی یافت.

**به مناسبت تجدیدچاپ «ژرمینال» امیل زولا**

# مورخ سرمایه‌داری ارتجاعی



پیام حیدر قزوینی

امیل زولا در سلسله رمان‌های روگن-ماکار که تاریخ موروثی و اجتماعی یک خانواده در دوران امپراتوری دوم نامیده شده، تصویری جزئی‌نگرانه از یک دوران پرتلاطم به دست داده است. اهمیت این مجموعه آثار زولا به حدی است که لوکاج می‌گوید زولای رمان‌نویس، مورخ بزرگ زندگی خصوصی در امپراتوری دوم فرانسه است. زولا نخست در ساحت ادبیات و سپس در عرصه سیاسی به پیکار با تحول ارتجاعی سرمایه‌داری فرانسه پرداخت و تجربه‌های زندگی‌اش او را هرچه بیشتر به سمت سوسیالیسم سوق داد.

در بین آثار زولا، رمان «ژرمینال» نهم‌تها یکی از مهم‌ترین آثار او، بلکه نقطه عطفی در تاریخ ادبیات جهان و نمونه‌ای والا از ادبیات اعتراضی مربوط به طبقه کارگر است. این رمان که سبزه‌زمین جلد از مجموعه بیست‌گانه روگن-ماکار به شمار می‌رود، در زمان انتشار خود بسیار مورد توجه قرار گرفت و امروز نیز به‌عنوان اثری کلاسیک در ادبیات جهانی شناخته می‌شود. «ژرمینال» را می‌توان اوج سبک ناتورالیستی زولا و کامل‌ترین تجلی نظریه‌های ادبی او دانست. در این رمان، زولا با وسواسی علمی و پژوهشی، زندگی کارگران معدن زغال‌سنگ در شمال فرانسه را در تصویر کشیده است. در این اثر، نقش «توصیف» بسیار برجسته است، اما توصیفاتی که صرفاً برای اثباتش جزئیات نیستند، بلکه برای خلق فضایی تیره و خفقان‌آورند، مانندٔ توصیف معدن به‌عنوان «هیولایی درنده» که به معنای واقعی کلمه انسان‌ها را می‌بلعد. شیوه توصیف‌گری زولا البته مورد نقد و بررسی لوکاج قرار گرفته است. لوکاج شیوه روایتگری نویسنده‌ای همچون بازاک را بر توصیف‌گری زولا برتری می‌دهد و معتقد است توصیف صرف، ایستا است و نمی‌تواند پویایی واقعی تاریخی و علیت دیالکتیکی وقایع را نشان دهد. از نگاه او، زولا خود را در قفس «جزئیات» حبس می‌کند. لوکاج صراحتاً به توانایی خارق‌العاده زولا در به تصویر کشیدن «ظاهر بیرونی» زندگی مردم اذعان دارد. مثلاً توصیف زولا از اسب‌دوانی در «نانا» آن قدر دقیق است که می‌توان از آن به‌عنوان راهنمای کامل این ورزش استفاده کرد. اما در عین حال لوکاج می‌گوید که زولا ساختمان عظیمی از جزئیات علمی و اجتماعی می‌سازد، اما علت ریشه‌ای واقعی رخدادها را نادیده می‌گیرد و شخصیت‌ها را به چهره‌هایی ریز و بی‌اهمیت بدل می‌کند. برای لوکاج، در رمان ناتورالیستی، علت دیگر چیزی جز یک محیط ایستا یا نیروهای کور ورثات نیست و حادثه رمان در قالب شناسی و تصادف توجیه می‌شود، نه روندهای تاریخی. در چنین نگاهی، «ژرمینال» به جای تحلیل یک قیام طبقاتی، به یک رکورد علمی صرف از نحوه رفتار «موش‌های آزمایشگاهی» در یک محیط خاص بدل می‌شود.

زولا در «ژرمینال»، تصویری دقیق از وضعیت کارگران فرانسوی را با بیانی خشن و رزآل ترسیم می‌کند. عنوان این رمان به یکی از ماه‌های فصل بهار در تقویم جمهوری فرانسه اشاره دارد که معنای آن امید است. زولا این عنوان را انتخاب کرده تا امید به آینده بهتر را در معدنچیان نوید دهد. شخصیت اصلی این رمان اتین لانتیه است که پیش‌تر در جلد هفتم مجموعه به آن اشاره شده بود.

به‌جز «ژرمینال» تعدادی دیگری از رمان‌های این مجموعه زولا به فارسی ترجمه شده که «شکست» یکی از آنهاست که سال‌ها پیش با ترجمه فرهاد غبرایی به فارسی منتشر شد. «شکست» داستانی است که در پس‌زمینه جنگ ۱۸۷۵ فرانسه و پروس، شکست سدان، فروپاشی امپراتوری دوم و در نهایت برقراری و شکست

کمون پاریس شکل گرفته است. «شکست» در دورانی منتشر شد که هنوز خاطره تمام این وقایع در یادها بود و بسیاری از کسانی که مستقیم در این حوادث و رخدادها حضور داشتند، زنده بودند. توصیفات رمان از وقایع جنگ و روزهای تشکیل کمون و نیز شکست آن بسیار خواندنی است: «روز هجدهم مارس، چه روز غربی بود! و چه تأثیر شگفتی بر مورس گذاشت! بعدها نمی‌توانست دقیقاً به خاطر بیاورد که چه چیزی گفته و چه کار کرده است. تنها به یاد داشت که خشمگین از غافلگیری نظامی که پس از سپیده‌دم با دستیابی به توپ‌های مون‌مارتر برای خلع سلاح پاریس صورت گرفته بود، دوان دوان می‌رفته است. آشکار بود که تی‌یر از دو روز پیش، پیش از رسیدن از برود در این اندیشه بود که ضرب سشتی نشان دهد تا مجلس بتواند بدون واهمه سلطنت را در ورسای اعلام کند. و بعد به خاطر می‌آورد که در مون‌مارتر، حدود ساعت نُه صبح، با افسانه‌های بیروزی در آتش هیجان می‌سوخت؛ ورود پنهانی قوای ورسای، دیر رسیدن اسب‌های توپ‌کش که به کاردهای ملی فرست مسلح‌شدن می‌داد، سربازانی که شهامت نیراندازی به زن‌ها و کودکان را در خود نمی‌دیدند و تفنگ‌ها را وارونه به دوش می‌انداختند و با مردم شهر از در دوستی درمی‌آمدند. پس از آن به یاد می‌آورد که در پاریس می‌رود، از ظهر بی برده بود که شهر بدون نبرد در اختیار کمون قرار گرفته است… او ژنرال‌های سدان را به خاطر داشت، همگی تن‌پرو و بی‌ایاقت». در روایت زولا در رمان «شکست» می‌بینیم که کمون پاریس چگونه باید و مردم چگونه حکومت خودشان را تشکیل دادند. کمون پاریس، قیامی بود که «حتی سنگگرفش خیابان هم خواستار آن بود، قیامی که رشد کرد و ناگهان با بیروزی و برتری غیرمنتظره در ساعت ده شب در اختیار اعضای کمیته مرکزی قرار گرفت، بی‌آنکه انتظار چنین چیزی را داشته باشند».

آنچه درباره روایت زولا در رمان «شکست» شایان توجه است، این است که او در روزهای ابتدایی تشکیل کمون در پاریس بود و خود شاهد مستقیم آن روزها بود. زولا حوادث مختلفی را که ارتش پشت سر گذاشت تا کمون تشکیل شود، دنبال کرده و سیر وقایع را از زبان آدم‌های مختلف رمان بیان کرده است.

زولا هم رایوی آرمان‌های ولای کمون پاریس بود و هم خود در بسیاری از وقایع مهم دروآش حضور داشت. لوکاج در کتاب «جامعه‌شناسی رمان» که با ترجمه زنده‌یاد محمدجعفر پوینده به فارسی منتشر شده، سرنوشت زولا را حلقه‌ای از سلسلهٔ تجزیر طولانی تازدهی‌های هنرمندان در قرن نوزدهم می‌داند: «زولا از تبار شخصیت‌های مهمی است که هم از نظر خصوصیات انسانی، هم بر اساس استعدادشان به انجام کارهای بزرگ فراخوانده شده بودند، اما اوضاع نامناسب سرمایه‌داری، مانع یا مزاحم تحقق رسالت آنان در آفرینش یک هنر به راستی رئالیستی شد». لوکاج معتقد است این تازدهی به‌خصوص در خصوص دو آفرینش ادبی نمایان‌تر است؛ چراکه شرارت‌ها و خیانت‌های سرمایه‌داری توان درهم‌شکستن

### عطف

**ذهن چگونه کار می‌کند**

شرق: جری السن فودور، فیلسوف آمریکایی، استاد فلسفه و نویسنده‌ای مطرح در زمینه فلسفه ذهن و مبدع فرضیه مشهور «زبان ذهن»، در کتاب «ذهن این‌چنین کار نمی‌کند» به تبیین محدودیت‌های جدی نظریه رایانشی ذهن پرداخته و در خلال آن بر مسائل خطیری که «نظریه پیوندگرا»، «نظریه پودمانگی کلان/ گسترده» و «روان‌شناسی فرگشتی/ تکاملی» با آنها روبرو بوده‌اند نیز تأکید کرده است.

«ذهن این‌چنین کار نمی‌کند» به‌تازگی با ترجمه صالح طباطبایی توسط نشر نی منتشر شده است. مترجم کتاب، دانش‌آموخته علوم شناختی است. او کوشیده است در برگردان فارسی این اثر مهم، با افزودن بی‌نوشته‌های توضیحی به‌ویژه پیوست تکمیلی کمابیش مفصلی شامل تعریف باره‌ای از اصطلاحات مهم فلسفه ذهن، متنی آسان‌یاب در اختیار عموم علاقه‌مندان قرار دهد.

این کتاب اولین بار در سال ۲۰۰۰ منتشر شد و پاسخی مستقیم به کتاب پرفروش استیون پینگر با عنوان «ذهن چگونه کار می‌کند؟» است. فودور در این اثر با لحنی تند و طنزآمیز، اما مستدل، به نقد جریان اصلی علوم شناختی می‌پردازد که به باور او، توانایی‌های ذهن را بیش از حد ساده و خوشبینانه تفسیر کرده‌اند.

فودور بر این باور است که کارکرد ذهن شناختی بسیار پیچیده‌تر از آن است که بتوان آن را با نظریه رایانشی تبیین کرد. آن‌طور که صالح طباطبایی، مترجم کتاب، در یادداشتی کوتاه اشاره کرده، دلیل اصلی کاستی این نظریه‌ها آن است که بخش عمده‌ای از شناخت خصوصیات فراگیر و فرابردی دارد و در نتیجه به همه باورهای پس‌زمینه‌ای که ممکن است به تصدیق به عبارتی، فودور همان مسئله‌ای را که در هوش مصنوعی اصطلاحاً مسئله چارچوب خوانده می‌شود، اینجا درخصوص نظریه رایانشی ذهن پیش می‌کشد؛ چراکه به اعتقاد او، ربط یک باور به باورهای دیگر را همواره نمی‌توان با خصوصیت‌های نحوی «موضعی» تبیین کرد، بلکه این غالباً امری «بافت‌پیوسته» است.

فودور در مقدمه کتاب سروری بر مقدمات بحث کرده و می‌گوید از زمان فرود معلوم بوده است که دسته‌شدنی عامه‌فهم طبیعی‌پیشه‌مان از حالت‌های ذهنی دو گونه ظریفی یکسره متفاوت را با هم یک‌کاسه می‌کند: حالت‌های ذاتا انتقادی که مثال‌های بارزشان باورها، خواسته‌ها و مانند آنهاست؛ و حالت‌های ذاتا آگاهانه که مثال‌های بارزشان ادراکات حسی، احساسات و مانند آنهاست. او در فصل نخست این‌کتاب، برخی از اندیشه‌های اصلی‌ای را که اکنون در مباحث فطری‌گرایی شناخت مطرح‌اند، شرح داده است. در فصل دوم به بحث دربارهٔ نحوه محدودیت‌های روایت نحوی از امر ذهنی می‌داند، برخاسته است و در فصل سوم برخی از راه‌هایی را که فطری‌گرایان آزموده‌اند تا به شیوه‌ای ناموفق از این محدودیت‌ها بپریزند، بررسی شده است. در فصل چهارم، نظریه پودمانگی کلان» که اینک بیاب روز است، به‌مثابه یکی از چنین راه‌های ناموفقی برای بیرون‌رفت از مشکلات معرفی شده است. سرانجام فصل پایانی کتاب به پیوند همه این مطالب با مسائل مربوط به رویکرد داروینی در روان‌شناسی اختصاص دارد. جری فودور، فیلسوف و دانشمند علوم شناختی آمریکایی بود که تأثیر عمیقی بر فلسفه ذهن و زبان در قرن بیستم گذاشت. او از مدافع سرشناس دیدگاه «کارکردگرایی» و نظریه «زبان اندیشه» بود؛ نظریه‌ای که ذهن را دارای ساختاری شیشه به زبان با ندهاده‌ای درونی می‌داند. فودور سال‌ها در دانشگاه‌های مختلفی مانند دانشگاه شهری نیویورک و دانشگاه راتگرز تدریس کرد. او با دفاع از رویکرد شناخت‌گرایانه به ذهن و نقد برخی تفسیرهای افراطی از داروینیسم، جایگاه ویژه‌ای در مباحث فلسفه ذهن و علوم شناختی پیدا کرد.



**ذهن این‌چنین کار نمی‌کند**

**جری فودور**

**ترجمه صالح طباطبایی**

**نشر نی**